

پیش‌خواب

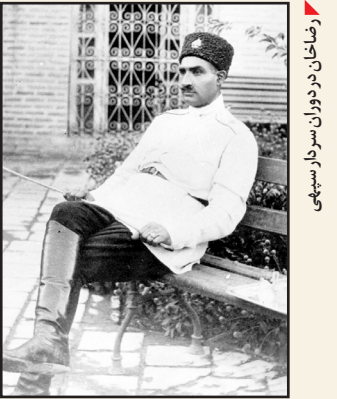
نظری بر نقش مجلس شورای ملی در تحکیم دیکتاتوری رضاشاه

قزاق چگونه مجلس را در اختیار گرفت؟

■ محمد رضا کائینی



ظهور و قدرت‌گیری رضاخان، معلول مجموعه‌ای از تدارک‌ها و زمینه‌سازی‌ها بود که در میان آنها نقش مجلس شورای ملی ویژه می‌نمود. اثر تاریخی- پژوهشی «مجلس- شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه» در مقوله بسترسازی مجالس وقت برای به سلطنت رساندن رضاخان سامان یافته است. علیرضا ملای توانایی مؤلف این اثر- که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی نشر یافته- در دیباچه آن آورده است: «رضاخان با بهره‌گیری به موقع از فرصت‌ها و فضاها و با پشتیبانی روشنفکران اقتدارگرا و قدرت‌های خارجی، توان همه نهاده‌ها و نخبان منفعل را به تحلیل برد و آنها را اداداشت در چارچوب قوانین و نهادهای مستقر، وی را تا بالاترین مقامات برکشند. از این پس رضاشاه با مداخله در امر انتخابات و گزینش نمایندگان مورد اعتماد خود، مجلسی وفادار و تحت فرمان پدید آورد که چون ازاری بی‌اراده به نهادینه نمودن تصمیمات شاه و قانونیت بشیدن برنامه‌های شبه‌مدرنیستی وی پرداخت و با مواضع و مصوبات خود زمینه تحکیم، تثبیت و تسادوم دیکتاتوری او را ممکن ساخت. جست‌وجو در ادبیات پژوهشی این موضوع از یک دفتر دهن‌دار حکایت می‌کند و بی‌شک می‌توان ادعا کرد هنوز ابعاد گوناگون نقش آفرینی مجلس در روند تحکیم دیکتاتوری رضاشاه، ناشناخته باقی مانده است. بنابراین با توجه به خلأهای پژوهشی موجود، هدف این اثر، بررسی علمی، روشمند و تحلیلی رابطه دو متغیر مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه با تأکید ویژه بر نقش مجلس در فرآیند تحولات سال‌های پس از کودتای ۱۲۹۹ خواهد بود و در واقع ناظر بر مجموعه تلاش‌ها و مواضع اقدامات مجلس در راه صعود رضاخان سردار سپه به وزارت جنگ و نخست‌وزیری، طرح اندیشه جمهوری خواهی، تفسیر و بازنگری قانون اساسی به منظور سلب اختیارات قانونی احمدشاه،



انتقال حق سلطنت از سلسله قاجار به به خاندان پهلوی و نهایتاً تحکیم، تثبیت و تدایم حاکمیت مطلقه اوست. دیکتاتوری به حکومت مطلقه یک فرد، گروه یا طبقه خاص اطلاق می‌گردد که با تمرکز اختیارات و سرکوب مدعیان، حکومت خویش را پیش می‌برد. در این شیوه، حکومت‌ها با نقض اصول دموکراتیک، اغلب از طریق شورش، کودتا و مانند آن قدرت را به چنگ می‌آورند. گاهی نیز ممکن است این قدرت از رهگذر ساز و کارهای قانونی به دست آید، اما کم‌کم به دیکتاتوری منتهی گردد. دیکتاتوری‌ها معمولاً در شرایط بسیار متشنج ناشی از ناتوانی حکومت‌های ملی در رهبری ملت یا فقدان اتحاد و هماهنگی بین نیروهای سیاسی در کشور برقرار می‌شوند که در ایران نیز این امر به همین ترتیب اتفاق افتاد. با توجه به آنچه گفته شد پژوهش حاضر در هفت فصل تنظیم شده است: فصل اول با رویکردی نظری به نقش و جایگاه مجلس در نظام‌های دموکراتیک، این موضوع را در ساختار نظام مشروطه و نقش آفرینی آن در روند پرداختن‌های پس از مشروطه با توجه به جایگاه مجلس، ترکیب نمایندگان آن، احزاب و جریان‌های سیاسی و تعامل آن با نهادهای دیگر بررسی می‌کند. فصل دوم به بررسی نقش مجلس چهارم در روند قدرت‌گیری رضاخان، چگونگی رویارویی وی با مجلس و نخست‌وزیری می‌پردازد. بررسی جنبش جمهوری خواهی و نقش مجلس در مواجهه با این جریان و نیز ارزیابی پیامدهای این حرکت موضوع فصل سوم است. در فصل چهارم نقش و عملکرد مجلس پنجم در اعطای فرماندهی کل قوا به رضاخان و سلب اختیارات احمدشاه با توجه به مقدمات و پیامدهای آن بررسی می‌شود و فصل پنجم پس از ارزیابی فضای سیاسی کشور و همکاری‌های نزدیک‌تر مجلس با رضاخان، به چگونگی صعود سردار سپه به تخت سلطنت اختصاص دارد. فصل ششم با توجه به نقش مجلس و ماهیت آن در ساختار حکومت خودکامه رضاشاه، به بررسی ترکیب نمایندگان مجلس، مکانیسم انتخابات آن و فعالیت احزاب و جریان‌ها سیاسی دوره خفقان همت می‌گمارد. و سرانجام، موضوع فصل واپسین نیز بررسی نقش مجلس در فرآیند اقدامات شبه‌مدرنیستی رضاشاه در حوزه‌های اقتصاد ملی، نوسازی‌های حقوقی و تحولات اجتماعی- سیاسی این دوره است.»

■ **احمد رضا صدری**

ویداد اشغال ایران توسط متفقین در شهر یور ماه ۱۳۲۰، خلع رضاخان از سلطنت و جایگزینی فرزندش، در عداد آن طیف از وقایع سیاسی است که همچنان زوایای آن در حضور ارزیابی و مذاقه است. مقالی که پیش‌روی شماست، در پی خوانش جنبه‌هایی از این واقعه به مدد یاره‌ای از روایات و تحلیل‌های تاریخی است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول ید.

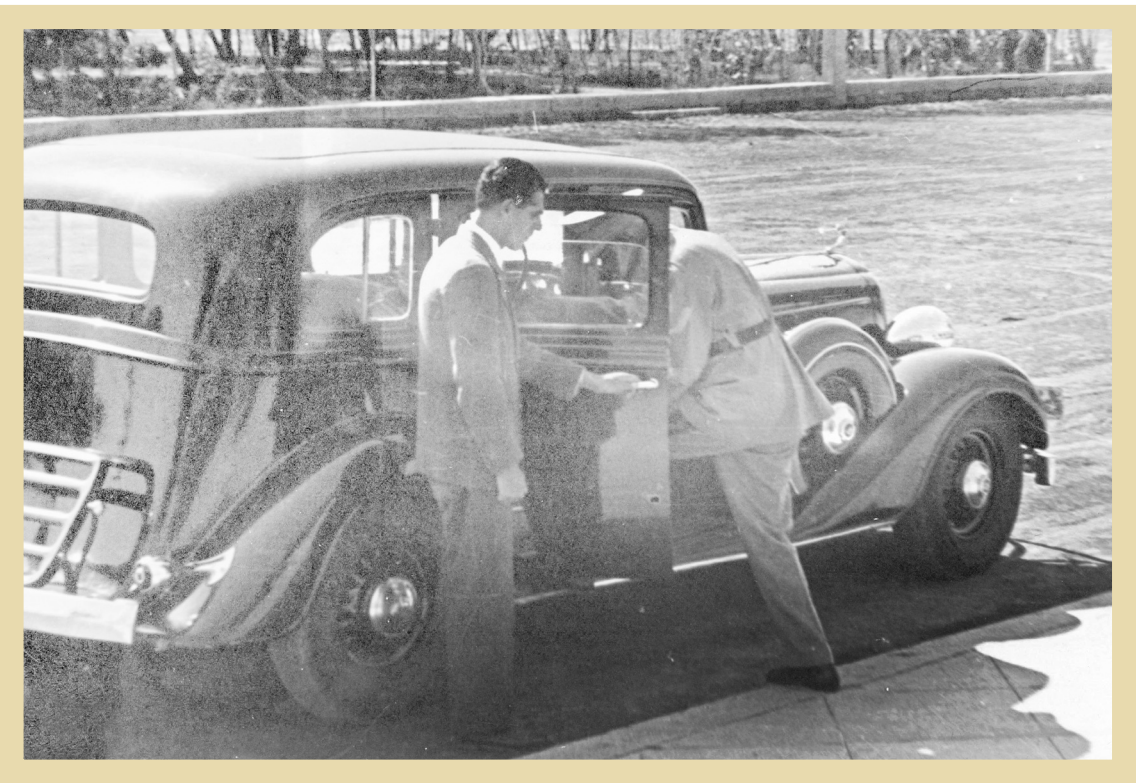
■ ■ ■

■ **مصلحتی که موجب خلع رضاخان از سلطنت شد**

در باب زمینه‌هایی که زمینه خلع رضاخان را از سلطنت فراهم کرد، سخن فراوان است. در این میان اما پهلویست‌ها دست به دامن مطالبیه شده و «استقلال از انگلستان» را علت کنار زدن قزاق سوادکوهی قلمداد کرده‌اند. علی‌اکبر رنجبر کرمانی تاریخ‌پژوه معاصر، در بازکاوی این ادعا و البته بازنامایی دلیل اصلی این رخداد، چنین می‌گوید: «شنیده‌ایم که می‌گویند چون می‌خواست جلوی انگلیس‌ها بایستد و مثلانفت را چنین و چنان کند، او را برداشتند! این یک دروغ بزرگ است. من در کتابی که سال گذشته ترجمه کردم و به نام «شهربور ۱۳۲۰، اسرار حمله متفقین به ایران» منتشر شد، اسناد وزارت امور خارجه امریکا در ارتباط با حمله متفقین به ایران و بردن رضاخان را آورده‌ام. این اسناد به‌طور کاملاً مشخص، پاسخگوی این توهمات و دروغ‌هاست که رضاخان در اواخر عمر کاملاً مستقل شده بود و به خاطر این موضوع، انگلستان او را کنار گذاشت! به هیچ وجه این‌طور نیست. واقعیت این است که در جنگ جهانی دوم، ایران به شکل ناگهانی به راز و رمز پیروزی متفقین و تعیین‌کننده سرنوشت جنگ تبدیل شد؛ یعنی در هر حالت و شرایطی، روس و انگلیس تصمیم گرفته بودند خاک ایران را اشغال کنند و آن حوادث، اجتناب‌ناپذیر و پیامد بروز و ظهور جنگ جهانی دوم بودند. در این شرایط با ننگ داشتن رضاخان که از همان ابتدا مارک انگلیس را روی پیشانی خود داشت، به مصلحت این دو کشور متحد، یعنی اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیا ی کبیر که یکی سمبل امپریالیسم غرب بود و دیگری سمبل سوسیالیسم شرق، حالا که متحد شده بودند، پیچیدگی‌های خاص خود را داشت و در نتیجه نمی‌شد شخصی مثل رضاشاه را نگه داشت و باید او را می‌بردند. علاوه بر این، سیاست‌های رضاخان به‌قدری به مردم ایران فشار آورده و آنان را از

عاریخ

کفت و گو ۸۸۴۹۸۴۳۷



اشاره‌ها و نکاتی در باب آنچه در شهریور ۱۳۲۰ در ایران رخ داد

انگلیسی‌ها نمی‌توانستند دیکتاتوری واشغال را باهم به ملت ایران تحمیل کنند

او نارضی کرده بود که ایران در آستانه یک انفجار بود.

پس ورود متفقین به ایران و بردن رضاخان، در واقع به این دلیل بود که تاریخ مصرف وی تمام شده بود و انگلستان می‌خواست مزدور خود را از اقتادن به چنگ مردم ایران نجات دهد. کشوری مثل انگلیس به مدت ۲۰ سال یک دیکتاتور را بر ایران تحمیل کرده و حالا مجبور بود با کشوری دیگر – که از لحاظ ایدئولوژی صددرد با او مخالف بود- در برابر هیترل متحد شود. توجّه داشته باشید ضرورت جنگ، انتلاف و اتحاد را بر یک کشور کمونیستی و کاپیتالیستی تحمیل کرد. همان ضرورت هم حضور نیروهای نظامی این دو کشور در ایران را بر هر دو تحمیل کرد و نهایتاً نشان داد پادشاهی را که تا این درجه مغفور مردم است و مارک انگلیس هم بر او خورده، نمی‌شود نگه داشت و او باید برود تا مردم با قوای انگلیس همکاری کنند و دست‌کم در برابر آنها نایستند؛ چون نیروهای سوادکوهی قلمداد می‌شوند. علی‌اکبر رنجبر کرمانی تاریخ‌پژوه معاصر، در بازکاوی این ادعا و البته بازنامایی دلیل اصلی این رخداد، چنین می‌گوید:

«شنیده‌ایم که می‌گویند چون می‌خواست جلوی انگلیس‌ها بایستد و مثلانفت را چنین و چنان کند، او را برداشتند! این یک دروغ بزرگ است. من در کتابی که سال گذشته ترجمه کردم و به نام «شهربور ۱۳۲۰، اسرار حمله متفقین به ایران» منتشر شد، اسناد وزارت امور خارجه امریکا در ارتباط با حمله متفقین به ایران و بردن رضاخان را آورده‌ام. این اسناد به‌طور کاملاً مشخص، پاسخگوی این توهمات و دروغ‌هاست که رضاخان در اواخر عمر کاملاً مستقل شده بود و به خاطر این موضوع، انگلستان او را کنار گذاشت! به هیچ وجه این‌طور نیست. واقعیت این است که در جنگ جهانی دوم، ایران به شکل ناگهانی به راز و رمز پیروزی متفقین و تعیین‌کننده سرنوشت جنگ تبدیل شد؛ یعنی در هر حالت و شرایطی، روس و انگلیس تصمیم گرفته بودند خاک ایران را اشغال کنند و آن حوادث، اجتناب‌ناپذیر و پیامد بروز و ظهور جنگ جهانی دوم بودند. در این شرایط با ننگ داشتن رضاخان که از همان ابتدا مارک انگلیس را روی پیشانی خود داشت، به مصلحت این دو کشور نبود. توجّه داشته باشید روابط این دو کشور متحد، یعنی اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیا ی کبیر که یکی سمبل امپریالیسم غرب بود و دیگری سمبل سوسیالیسم شرق، حالا که متحد شده بودند، پیچیدگی‌های خاص خود را داشت و در نتیجه نمی‌شد شخصی مثل رضاشاه را نگه داشت و باید او را می‌بردند. علاوه بر این، سیاست‌های رضاخان به‌قدری به مردم ایران فشار آورده و آنان را از

■ **رضاخان و تئوری بی‌دوامی «گوشت در برابر تانک»**

رضاخان در طول سلطنت خویش بر تلاش خود در



شهریور ۱۳۲۰ رضاخان به گاه خروج از ایران به سمت جنوب کشور

سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی:

«عین صحبت‌های رضاشاه در چهارم شهریور ۲۰ از این قرار است: سربازهای ما بسیار خوب هستند و خوب می‌جنگند، ولی گوشت بدن جلو تانک و هواپیما چطور می‌تواند طاقت بیاورد؟... مدرکی بالاتر از این اقرار برای نشان دادن اینکه بزرگ ارتشتاران فرمانده، وسایل لازم برای سربازان خوب و جنگنده آماده نکرده بود، می‌توان تصور کرد؟! این اقرار صریح، بدون شک پرده از روی حقایق تلخ وقایع شهریور ۲۰ که ماحصل و نتیجه مستقیم سلطه مشقت‌انگیز رضاشاه بر ملت رنجیده ایران بود بر می‌دارد...»

سر فصل‌های این دوره است. وضعیت عمومی کشور – که خشم عمومی به دلیل کردار وی در این ماجرا و البته کارکرد او در تمامی دوران سلطنتش- یکی از جلوه‌های بارز آن بود، مورد گزارش بسیاری از تاریخ‌پژوهان قرار گرفته است. زهرا سعیدی پژوهنده تاریخ معاصر، در این باره تحلیلی به شرح ذیل دارد: «در شهریور ۱۳۲۰ مردم و ارتش با اشغال کشور، غعب‌نشینی کرده و بدون هیچ گونه مقاومتی راه ورود اشغالگران را باز گذاشتند. این اتفاق در شهریور ۱۳۲۰ روی داد و طی آن متفقین کشور را اشغال کردند. بهانه این اشغال همکاری رضاشاه با دشمن متفقین، یعنی هیترل و نیز ارسال تجهیزات نظامی از مسیر ایران به شوروی بود. با اتخاذ این تصمیم در روز ۲ شهریور ۱۳۲۰ با بمباران زمینی و هوایی نقاط مختلف کشور، تک‌تک شهرهای ایران تصرف شد و به اشغال متفقین درآمد. اما آنچه برای بسیاری از ناظران داخلی عجیب و قابل تأمل بود، عدم مقاومت جدی ارتش در برابر اشغالگران بود. مقاومت ارتش به حدی نازل و محقرانه بود که برخی از تسلیم فوری بسیاری از نظامیان با مقاومتی اندک سخن رانند. تعدادی از سربازان منابع آمده است: همین که تانک‌های شوروی نزدیک شدند، افسران ایرانی به سربازانشان دستور دادند در پس تپه‌های حاک ی‌پناه بگیرند و با تفنگ‌هایشان شلیک کنند. تعدادی از سربازان سینه‌خیز به‌سوی این مواضع رفتند، ولی هیچ کدامان شلیک نکردند؛ زیرا گلوله‌هایشان در برابر تانک‌ها بی‌اثر بود. ایرانیان سلاح‌هایشان را به زمین افکندند و تسلیم شدند. در بررسی علل این موضوع قطعاً اولین دلیلی که به ذهن متبادر می‌شود عدم مشروعیت حکومت رضاشاه نزد مردم و نظامیان است؛ چنان که گفته شده است بعد از اشغال کشور و فراهم شدن مقدمات تبعید رضاشاه، ناراضیانی عمومی به سرعت در پایتخت گسترش یافت. در یک مورد چند جوان ایرانی در برابر مجسمه رضاشاه سوار بر اسب در میدان سپه گذشتند. یکی از آنان ایستاد و به مجسمه پراپت شاه نگرست و فریاد زد: پدر سوخته، تو پول‌های ما را دزدیدی، به قند و شکر ما مالیات بستی، مجبورمان کردی در ارتش تو خدمت کنیم و اکنون در عین حال که هر یک منفعت خاصی در ایران داشتند موقتاً تسلیم یکدیگر شده خط مشی واحدی را پیش گرفته بودند؛ مثلاً در روزهای بین ۲۵ تا شهریور اختلاف نظری بین روس با انگلیس راجع به رژیم ایران به بین بود که روس‌ها علاقه داشتند رژیم ایران به جمهوریّت تبدیل گردد و انگلیس‌ها هم که رنجش خاصی از رضاشاه داشتند چندان بی‌علاقه نبودند در این نظر تسلیم گردند، ولی پس از فعالیت‌هایی که از طرف بعضی از رجال مؤثر آن روز از قبیل شخص فروغی، نخست‌وزیر وقت شد، انگلیس‌ها آماده شدند با رفتن رضاشاه از ایران و سرشان شدن سلطنت به محمد رضاه رژیم سلطنت حفظ گردد. از این جهت با روس‌ها حل کردند که فعلاً صلاح ما نیست به انتخابات مجلس مؤسسان و تغییر رژیم در ایران بپردازیم تا طرفداران المان از این موقعیت استفاده کنند و نقشه تخریب کار ما را پیش ببرند، بلکه مصلحت در این است که محیط ایران را آرام نگه داریم تا در نقشه کمک جنگی به روسیه تأخیری به میان نیاید بنابراین فشار می‌آوریم رضاشاه استعفا کند از ایران برود و پسرش که جوان تحصیلکرده‌ای است شاه شود و قدرت دموکراسی بسط یابد.

البته روس‌ها هم با این نقشه موافقت کردند و سپس با طرد رضاشاه از ایران و گذراندن قانون عفو محکومان سیاسی و تشکیل حزب توده احساس کردند در پیشرفت نظریه سیاسی خود در ایران توفیق یافتند. انگلیس‌ها هم که نمی‌توانستند آنها را بیشتر جلو اندازند تسلیم نظرشان شدند. حتی مخارج حزب و روزنامه حزبی را که ابتدا مردم بود به عهده گرفتند، یعنی مصطفی فاتح، رئیس ایرانی شرکت نفت ایران و انگلیس، و ترتیب تشکیل حزب توده و خرج روزنامه مردم را داده بود که خود ایرج اسکندری در همان رِمستان سال ۱۳۲۰ در منزل اینچانب در جلسه‌ای که با حضور پیشه‌وری و سلیمان‌میرزا و مرحوم لسانی تشکیل شده بود از این جریان پرده برداشته بود.»

■ **روایتی در باب بازگشت فروغی به عرصه سیاست ایران**

محمدعلی فروغی از تئوری‌پردازان حکومت پهلوی اول، به گاه اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ مدّون رضاخان بود. با این همه از آن روی که در زمره یکی از شاخص‌ترین عوامل این دولت

استعماری در ایران به شمار می‌رفت، بار دیگر به صحنه سیاست بازگشت. ابوالحسن عمیدی نوری از رجال سیاسی و روزنامه‌نگاران عصر پهلوی، در باره چند و چون بازگشت وی در خاطرات خود آورده است: «به‌صراحت بگویم فروغی را رضاشاه نمی‌خواست زمامدار کند بلکه به مرحوم مجید اُهی که زبان روسی خوب می‌دانست و همچنین به مرحوم علی سپه‌بل (که او هم با داشتن زن روس و دانستن زبان روسی) گفت به جای منصورالملک زمام کابینه را در دست گیرند، زیرا از ارتش سرخ بیم زیاد داشت و فکر می‌کرد آن دو نفر بتوانند روابط را اصلاح کنند اما آن‌هر دو شانه خالی کردند و در مقام مشاوره به شاه، نگران از کار خود متفقاً اعلام داشتند مرد میدان زمامداری در وضع حاضر فقط ذکاالملک (محمدعلی فروغی) خانه‌نشین و بیمار است که نزدیک کاخ شهری شاه سکونت دارد. رضاشاه که به یاد رفتارش با ذکاالملک افتاد که بر سر نامه‌ای که برای یکی از فرزندان مرحوم اسدی که در واقعه مشهد اعدام شده بود نوشته بود و مأمور سانسور نامه‌ها آن را به نظر شاه رسانده بود که در آن این شعر را در مقام توصیه به صبر و تسلیت آورده بود:

در بر شیر نر خون‌خوارهای

غیر تسلیم و رضا کو چارهای؟
مورد غضب واقع شده و خانه‌نشین گردیده بود سخت نگران شد که چطور در چنین روزگاری می‌تواند مطمئن شود که او را نخست‌وزیر کشور کند، اما چون دید کسی دیگر حاضر به زمامداری در چنین موقعیتی نیست و منصورالملک نیز به هر حال باید کنار رود با تردید این پیشنهاد آن دو نفر را به شرط آن که هر دو در کابینه ذکاالملک عضویت داشته باشند پذیرفت و قرار شد برای استمالت ذکاالملک شخصاً به عنوان عیادت از او به منزلش که بیش از ۵۰، ۶۰متر فاصله نداشت رود و از او خواهش کند در چنین روزگاری زمامداری کشور را بپذیرد. از قراری که شنیدم وقتی رضاشاه پیاده از منزلش به منزل او رفت و به استمالتش پرداخت و اوضاع نگران آور کشور را برایش شرح داد، ذکاالملک که مرد فلسفه و ادب و سیاست بود دو مرتبه آن شعر

در بر شیر نر خون‌خوارهای

غیر تسلیم و رضا کو چارهای؟

را خواند و گفت من وقتی با این‌س ضعف بنیه و خطر اشغال کشور می‌توانم این مسئولیت را بپذیرم که آزادی در مطالعه و تصمیم‌قانونی با مشورت امر از آن اعلیحضرت داشته باشم، زیرا به هر حال فعلاً کشور در اشغال دو قدرت بزرگ جهانی قرار گرفته است. باید با آنها کنار آمد و کاروی را به استقلال و رژیم ایران در این حالت خطرناک حفظ شود. رضاشاه نیز ناچار برای اینکه به هر حال او اوقع به پذیرفتن مسئولیت نماید حرف‌هایش را تصدیق کرد و گفت: من مسئولیت کشور را به عهده شما می‌گذارم و انتظار حفظ استقلال و دوام رژیم فعلی را دارم و...».

■ **توافق انگلیس و روس در باره ایران پس از شهر یور ۲۰**

تفاوت منافع انگلیس و روس در ایران، موجب این پرسش است که از چه روی، این دو در وقایع ایران پس از شهریور ۱۳۲۰، رودرو ی یکدیگر قرار نگرفتند و به خشنی کردن سیاست‌های یکدیگر نینداختند. پاسخ ابوالحسن عمیدی نوری به این پرسش، در پی آمده است:

«سیاست روس و انگلیس در ایران پس از ۳شهریور ۱۳۲۰ یک خط مشی را تعقیب می‌کرد؛ یعنی در عین حال که هر یک منفعت خاصی در ایران داشتند موقتاً تسلیم یکدیگر شده خط مشی واحدی را پیش گرفته بودند؛ مثلاً در روزهای بین ۲۵ تا شهریور اختلاف نظری بین روس با انگلیس راجع به رژیم ایران به بین بود که روس‌ها علاقه داشتند رژیم ایران به جمهوریّت تبدیل گردد و انگلیس‌ها هم که رنجش خاصی از رضاشاه داشتند چندان بی‌علاقه نبودند در این نظر تسلیم گردند، ولی پس از فعالیت‌هایی که از طرف بعضی از رجال مؤثر آن روز از قبیل شخص فروغی، نخست‌وزیر وقت شد، انگلیس‌ها آماده شدند با رفتن رضاشاه از ایران و سرشان شدن سلطنت به محمد رضاه رژیم سلطنت حفظ گردد. از این جهت با روس‌ها حل کردند که فعلاً صلاح ما نیست به انتخابات مجلس مؤسسان و تغییر رژیم در ایران بپردازیم تا طرفداران المان از این موقعیت استفاده کنند و نقشه تخریب کار ما را پیش ببرند، بلکه مصلحت در این است که محیط ایران را آرام نگه داریم تا در نقشه کمک جنگی به روسیه تأخیری به میان نیاید بنابراین فشار می‌آوریم رضاشاه استعفا کند از ایران برود و پسرش که جوان تحصیلکرده‌ای است شاه شود و قدرت دموکراسی بسط یابد.

البته روس‌ها هم با این نقشه موافقت کردند و سپس با طرد رضاشاه از ایران و گذراندن قانون عفو محکومان سیاسی و تشکیل حزب توده احساس کردند در پیشرفت نظریه سیاسی خود در ایران توفیق یافتند. انگلیس‌ها هم که نمی‌توانستند آنها را بیشتر جلو اندازند تسلیم نظرشان شدند. حتی مخارج حزب و روزنامه حزبی را که ابتدا مردم بود به عهده گرفتند، یعنی مصطفی فاتح، رئیس ایرانی شرکت نفت ایران و انگلیس، و ترتیب تشکیل حزب توده و خرج روزنامه مردم را داده بود که خود ایرج اسکندری در همان رِمستان سال ۱۳۲۰ در منزل اینچانب در جلسه‌ای که با حضور پیشه‌وری و سلیمان‌میرزا و مرحوم لسانی تشکیل شده بود از این جریان پرده برداشته بود.»